

The classification of social units in the tribal system in the Holy Quran with an etymological approach

(Received: 2023-07-08 Accepted: 2024-01-22)

Fatemeh Alian nejadi¹, Kavoods Rohi Barandaq², Hamed Khani³, Abolfazl Shakori⁴

Abstract

Social life in Arab societies from pre-Islamic periods relied on a tribal system, and internal relationships among its members were based on kinship and relative relationships. In this system, a specific division of social units is observed, both within tribes and in higher-level units such as "sha'ab" (branches), and it has often been assumed that these designations are primarily indicative of kinship. The Quran employs terms like "sha'ub," "qabila," "faseela," "raht," and "ashira" to describe these social structures, and this study aims to explore the relationship between these tribal divisions and how the multiplicity of words of the tribal system can be understood through etymological analysis. The focus of this study is on the etymological analysis of the words of the tribal system using a descriptive-analytical approach with the aim of defining common meanings and semantic differences in tribal divisions to show the diversity and lexical importance of these infrastructural principles. This investigation can contribute to a better understanding of the fundamental concepts and foundations of these structures in Arab societies and provide insights into the relationship between these divisions and the associated lexical differences. The primary hypothesis of this study is that the core meaning of these words within these structures refers to groups and communities, and the existence of various branches and subcategories within the tribe serves particular group-related functions, depicting activities and objectives of kinship groups, from small to large, in Arab culture.

Keywords: Society in the Quran, cultural anthropology, social classification, kin, kinship relations, historical etymology, tribe.

¹Ph.D. student of Sciences and Quran and Hadith, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University Tehran, Iran (Author Corresponding The) Email: fatemeh.ali@modares.ac.ir

²Associate Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran Email: k.roohi@modares.ac.ir

³Associate Professor of Theology Department, Gorgan Branch, Islamic Azad University, Gorgan, Iran Email: mehrvash@hotmail.com

⁴Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University Tehran, Iran Email: a.shakoori@modares.ac.ir



تقسیم‌بندی واحدهای اجتماعی در نظام قبیله‌ای در قرآن کریم با رویکرد ریشه‌شناختی

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۲)

فاطمه علیان نژادی^۱
کاووس روحی برندق^۲
حامد خانی (فرهنگ مهروش)^۳
ابوالفضل شکوری^۴

چکیده

زندگی اجتماعی در جوامع عربی، از ادوار پیشااسلامی، به نظام قبیله‌ای تکیه داشته و روابط داخلی، میان اعضای این نظام بر پایه ارتباطات نسبی و خویشاوندی، شکل گرفته است. در این نظام، تقسیم‌بندی خاصی از واحدهای اجتماعی دیده می‌شود که درون قبائل و واحدهای بالاتر از آن، مانند شعب، وجود دارد و فرض بر این است که اغلب این نام‌گذاری‌ها تنها به معنای خویشاوندی باشند. در قرآن کریم، از واژگانی چون «شعوب»، «قبیله»، «فصیله»، «رھط» و «عشیره» استفاده شده است و این مطالعه در صدد است که چه ارتباطی بین این تقسیم‌بندی‌های قبیله‌ای وجود دارد و چندگانگی واژگان نظام قبیله‌ای، براساس تحلیل ریشه‌شناسی، چگونه قابل درک است. تمرکز این مطالعه بر تحلیل ریشه‌شناسانه واژگان نظام قبیله‌ای با استفاده از رویکرد توصیفی-تحلیلی به هدف تعریف معانی مشترک و تفاوت‌های معنایی در تقسیم‌بندی‌های قبیله‌ای است تا تنوع و اهمیت واژگانی این اصول زیرساختی را نشان دهد. این بررسی می‌تواند به بهبود درک مفاهیم اصولی و اساسی این ساختارها در جوامع عربی کمک کرده و همچنین به شناخت بهتر ارتباط بین این تقسیم‌بندی‌ها و تفاوت‌های واژگانی مرتبط با آن‌ها کمک نماید. فرضیه اصلی این مطالعه این است که مفهوم اصلی واژگان در این ساختارها به گروه و جماعت

(۱) دانشجوی دکتری علوم و قرآن و حدیث، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) ایمیل: faliannejadi@gmail.com

(۲) دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. k.roohi@modares.ac.ir

(۳) دانشیار گروه الهیات، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران. mehrvash@hotmail.com

(۴) دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. a.shakoori@modares.ac.ir

اشاره دارد و وجود فروع و شاخه‌های متعدد در قبیله، به‌لحاظ برخی ویژگی‌های گروهی، خاص آن‌هاست که نقشی مهم در نمایان کردن فعالیت‌ها و اهداف گروه‌های خویشاوندی، از خرد تا کلان در فرهنگ عرب، دارند.

کلیدواژه: اجتماع در قرآن؛ انسان‌شناسی فرهنگی؛ تقسیم‌بندی اجتماعی؛ خویشاوند؛ روابط نسبی؛ ریشه‌شناسی تاریخی؛ قبیله.

۱. مقدمه

از نخستین دوره‌های تاریخی، زندگی گروهی یکی از مهم‌ترین بنیان‌های اجتماعی محسوب می‌شده است. انسان‌ها همواره به تشکیل و تکوین گروه‌ها در قالب‌های مختلف پرداخته و به تدریج در طول زمان، تنوع بسیاری از گروه‌ها را به وجود آورده‌اند. اگرچه عصر حاضر نیز با گسترش فرهنگ‌ها و ارتباطات، با تنوع گروهی گسترده‌ای روبرو است، اما فاصله زمانی طولانی با دوره‌های گذشته، سبب شده است تا ماهیت گروهی آن جوامع، از جمله عصر پیش‌ازاسلام عرب حجاز به فراموشی سپرده شود. این دوره، نظام قبیله‌گی را یکی از مهم‌ترین مراکز اجتماعی معرفی می‌کند. در این نظام، تقسیم‌بندی خاصی در واحدهای اجتماعی درون قبائل و در واحدهای بالاتر از آن، چون شعب، جَدم و جمهور، مشهود است که متشکل از فروع و شاخه‌های جداگانه با نام‌های متعدد و متنوعی است. ظاهراً هر قبیله جامعه‌ای است که از خانواده‌های مختلف تشکیل شده و هر قبیله به‌نوبه خود، گروهی مستقل از دیگر قبایل است. قرآن، از میان تقسیمات موجود، به تعداد معدودی از این واحدهای اجتماعی قبیله‌ای اشاره می‌کند. تعداد و ترتیب این گروه‌های نسبی بزرگ و کوچک، از نظر نسابه‌ها، مورخان، لغت‌شناسان یا مفسران، گوناگون است. برخی معتقدند که جماعت عرب شش طبقه دارد و شعوب دارای بخش‌های متفرقی است که قبائل و دیگر بخش‌ها همچون قبیله، عماره، بطن و فخذ و فصیله ذیل آن جمع شده‌اند. (زمخشری، ۱۴۱۷: ۲/۲۰۷) این گروه اجتماعی بزرگ به‌سان شخص واحدی است که قبیله به‌منزله رأس، عماره به‌منزله سینه، بطن را شکم و فخذ، ران‌های آن و سرانجام فصیله به‌منزله ساق آن نام‌گذاری شده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱/۵۰۰) و برخی عشیره و رهط را نیز به این تقسیم‌بندی افزوده‌اند. (ابن عبد ربه، ۱۴۰۷: ۳/۲۷۷-۲۸۵) از دلایل مشهور برای تقسیمات درون قبیله‌ای، ارتباطات خویشاوندی و نسبی است، اما ریشه‌شناسی تاریخی^۱ وازگان نشان می‌دهد که این نام‌گذاری و تنوع آنان می‌تواند به‌دلیلی افزون بر خویشاوندی باشد. اندازه یا کمیت گروهی، بسته به شرایط و فرهنگ هر قبیله، قابل توجه در تبیین و تفسیر نام هر یک از بخش‌هاست. به همین سبب، اهمیت این مطالعه، تعریف معیاری جدید در نام‌گذاری طبقات

1) Historical etymology..

قبیله‌ای است که به‌منظور تطبیق با تغییرات و تحولات اجتماعی و روابط انسانی شکل گرفته است؛ اینکه جوامع کوچک و بزرگ چگونه توانسته‌اند در جهت رفع نیازها و رویارویی با واقعیت‌های گوناگون زندگی قبیله‌ای، از راه تقسیم‌بندی گروهی، تطابق یابند و راه تعامل بهتری با ساختارهای بزرگ‌تری چون قبیله داشته باشند. تعیین و تبیین اشتراک و افتراق معنایی واژگان که نمایانگر علت تنوع و اجزای این تشکیلات است، ما را به شناخت آن‌ها نزدیک‌تر می‌کند، زیرا اسم و عنوان هر چیز، به‌ویژه واژگان قرآنی، بیانگر محتوا، ویژگی‌ها و گاه اهداف وجود آن نام است. این مطالعه نگرش جدیدی را در این ساختار دنبال می‌کند تا نشان دهد چگونه مطالعه واژگانی می‌تواند به جنبه‌ای از شناخت تقسیمات قبیله‌ای کمک کند و مفهوم مشترک دیگری جز روابط خونی را نشان دهد. اینکه چه ارتباطی بین تقسیم‌بندی‌های قبیله‌ای یاد شده در قرآن و روابط نسبی و خونی در ساختار قبیله‌ای وجود دارد و چندگانگی واژگان در این ساختار، براساس ریشه‌شناسی تاریخی واژگان، چگونه قابل درک است مسئله اصلی این مطالعه است.

۱-۱. پیشینه تحقیق: پژوهش‌هایی که تاکنون در این زمینه انجام شده‌اند، عبارت‌اند از:

۱. مروجی و ناصحی مقاله‌های باعنوان «واژه‌شناسی خویشاوندی در قرآن» در مجله تفسیر و زبان قرآن (۱۳۹۸) به چاپ رساندند. واژگان مورد نظر در این مقاله، همراه با دیگر واژگانی از حوزه خویشاوندی آورده شده است و اشتراک معنایی واژگان این حوزه را در روابط نسبی معرفی می‌کند.

۲. مقاله دیگری باعنوان «معناشناسی واژگان نظام خویشاوندی» به قلم نیازی و شجاعی، در مجله مطالعات قرآن و حدیث (۱۳۹۸) منتشر شد که با تکیه بر معنای معجم‌های عربی واژگان و با روش معناشناسی ساختگرا به تعیین حوزه معنایی و تبیین دو جایگاه زیستی و اجتماعی واژگان نظام خویشاوندی می‌پردازد.

۳. مقاله «بررسی گروه‌های اجتماعی از دو منظر قرآنی-روایی و جامعه‌شناسی» از حسن‌پور و عطوفی کاشانی در مجله نشریه علمی (۱۳۹۴)، به بررسی گروه‌های اجتماعی و اهداف آن پرداخته است و بخش اندکی از آن درصدد تبیین دقیق واژگان گروه‌های خانواده، دوستان، قبیله و عشیره در قرآن از منظر جامعه‌شناسی و با تکیه بر فرهنگ لغت‌های عربی بوده است.

۴. قایدان، مقاله «ساختار نظام قبائل از عصر جاهلی تا رحلت پیامبر(ص)» را در مجله کیهان فرهنگی (۱۳۷۶) به چاپ رسانده است و درصدد تبیین نقش قبیله‌ها و مواردی چون نام‌گذاری، ریاست، ارزش‌ها و مواضع سیاسی آن‌ها بوده است.

اما تفاوت مطالعه حاضر با مقالات پیشین در آن است که پژوهش‌های پیشین بیشتر متکی بر فرهنگ لغت‌های عربی بوده و با رویکرد ریشه‌شناختی به تبیین دقیق مفاهیم و چگونگی ارتباط و اشتراکات و افتراق‌های معنایی ساختار قبیله‌های عربی در قرآن، براساس این نگاه

روش شناختی، نپرداخته‌اند.

روش این مطالعه بر پایه مبانی ریشه‌شناسی تاریخی استوار است که گام نخست آن بازگشت به ریشه‌های قدیمی‌تر و کشف معانی اصلی و لغوی واژه مورد نظر در میان زبان‌های سامی است که یکی از شاخه‌های زبان‌های آفروآسیایی است. بدین منظور، معانی متعدد ماده «رھط» در زبان عربی و سایر هم‌خانواده‌های سامی آن نظیر عبری، آرامی، سریانی، اکدی، سبئی و حبشی که اغلب برگرفته از ریشه‌های ثنایی فرض شده در زبان آفروآسیایی است، استخراج می‌شود. گام دوم، تحلیل سیر تاریخی واژه و معانی آن است که در طول زمان شکل گرفته است و نقش تاریخی واژگان در محیط‌های اجتماعی و فرهنگی مختلف را برای ما نمایان می‌سازد. گام بعدی، بررسی معانی با مقایسه زبان‌هاست و مقایسه لفظی و معنایی در زبان‌های مختلف به درک بهتر تأثیرات فرهنگی و تاریخی بر واژگان کمک می‌کند. در نهایت، تحلیل و بررسی نتایج کسب‌شده در متن قرآن است. این مبانی به تأمین رویکردهای علمی و منطقی برای مطالعه و تحلیل واژگان در زبان‌های سامی و عربی می‌پردازد. تفاوت اصلی ریشه‌شناسی با سایر روش‌های فهم و تحلیل لغات در بازگشت به منشأ تاریخی است؛ درحالی‌که روش‌های دیگر به‌طور معمول بر روی معانی واژگان قرآنی در فرهنگ‌های عربی که پس از نزول قرآن، نوشته شده‌اند یا در یک زمان خاص بوده‌اند، تمرکز دارند. توجه به تبیین تفاوت‌ها و شباهت‌ها بین واژگان زبان‌ها بر فهم زبان و فرهنگ می‌افزاید؛ در صورتی‌که روش‌های دیگر ممکن است بر روی یک زبان خاص (عربی) نظر داشته باشند؛ در نتیجه ریشه‌شناسی دیدگاهی گسترده‌تر و ژرف به فهم واژگان و زبان ارائه می‌دهد تا تأثیرات گوناگونی را که بر واژگان اعمال می‌شود، تحلیل و درک شود.

۲. ریشه‌شناسی واژگان نظام قبیله‌ای عصر پیشاسلامی

از میان تقسیم‌بندی نظام قبیله‌ای تنها به پنج واژه در قرآن اشاره شده است: شعوب (شعب)، قبائل (قبیلة) و فصیلة: یک‌بار، رھط و عشیره: سه بار. یافتن مفهوم مشترک و افتراق معنایی به‌منظور بیان چگونگی دسته‌بندی‌های ساختار قبیله‌ای عصر پیشاسلامی در ریشه‌شناسی این واژگان بررسی خواهد شد.

۲-۱. پیوستگی و تعامل گروهی در ریشه «ش ع ب»

واژه شعوب، یک‌بار در قرآن آمده است. جست‌وجو برای یافتن قدیم‌ترین نشان از ماده این واژه (ش ع ب) در زبان باستانی آفروآسیایی، حاکی از حضور دو معنا از یک ریشه ثنایی، به معنی «قطع کردن و بریدن» و «مخلوط کردن و آمیختن» است که ساخت آن را از ریشه svb محتمل می‌داند. (اورل، ۱۹۹۵: ۴۷۸-۴۸۸) از آنجاکه احتمال تبدیل واژه «ش» به

1) Afroasiatic.

«س» وجود دارد، واژه سعب saab در این فرهنگ، به معنی قطع کردن (همان، ۴۵۸) است. اما با ریشه‌شنایی در دوره‌های بعد، میانوند «ع» به آن افزوده و به معنای «آمیختن» شد که با انتقال معنایی به اجتماع و گروه همراه بوده است. در زبان بابلی جدید «(sabu(m)» به صورت جمع و مفرد معادل شعب عربی و به معنای «مردم»، «گروه» و «دسته» بوده است و این مفهوم جمعی برای مصادیقی چون گروه کارکنان کشتی‌ها، سربازان و محافظان به کار می‌رفته و برای گروه و قوم‌های صحرائی نیز کاربرد داشته است. (بلک، ۲۰۰۰: ۳۳۱) واژه شعوب در فرهنگ زمیت^۱ به استناد کتیبه‌های عربی جنوبی، به معنای «مردم» و «جماعت» است. (زمیت، ۲۰۰۲: ۲۳۰) در انتقال به بحث شمالی مرکزی در زبان عبری، از شاخه کنعانی، شعب یا سعب دیده نشد، اما اگر رابطه ریشه‌ای میان دو واژه بر پایه تبدیل نیم‌واکه «عین» به «همزه» باشد، ماده «سأب» به معنای «استخراج آب» و «جذب کردن» است. (گزینوس، ۱۹۸۹: ۹۸۰) که در ترجمه کاربرد فعلی یافته، اما به صورت اسمی واژه «شأب» به معنای «تغار» یا «تشت گلی» برای ریختن آب در آن به کار می‌رود. (جاسترو، ۱۹۰۳: ۱۵۰۵) در زبان سریانی در فرهنگ کاستاز، تنها به واژه شعبان که هشتمین ماه عربی است، اشاره شده است. (کاستاز، ۲۰۰۲: ۵۸۸) در بخش جنوبی حاشیه‌ای در زبان سبائی B'S2 به «نشست قبیله‌ای»، «گروه»، «بلده» یا «ناحیه» (بیستون، ۱۹۸۲: ۱۳۱) و معادل لغوی آن، «sibia» در مندایی به معنای «کشیدن آب»، «مسیل» و «جماعت» است (ماتسوخ^۲، ۱۹۶۳: ۴۵۹) بنابراین، مفهوم مشترک اجتماع و گروه یا باهم بودن در زبان‌های سامی در کاربردهای فعلی، اسمی و مصداقی، پررنگ‌تر و بیشتر دیده می‌شود.

خلیل بن احمد پس از سیر تاریخی در زبان عربی، وجود تضاد معنایی میان دو معنای «جمع آوردن» و «پراکندن» در واژه شعب را امری غریب و عجیب دانسته است. «ش ع ب»، شکافی است که در صخره‌ها ایجاد می‌شود و یکی از تقسیمات میان قبائل عرب بوده است و معنای اجتماع نیز دارد. (خلیل بن احمد، ۱۴۰۹: ۱/ ۲۶۲) پس از وی، بسیاری از لغویان شکاف و جدایی در این واژه را معنای اصلی آن دانسته‌اند؛ به گونه‌ای که در فرهنگ عرب، «شَعُوب» یا «الشُّعُوب» نامی نامه‌ای از مرگ به اعتبار داشتن مفهوم جدایی و تفرقه بوده است. (ابن سیده، ۱۴۲۱، ۱/ ۳۸۲؛ ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۲/ ۴۷۸) با وجود دو مفهوم متضاد که یکی دلالت بر یک ساختار اجتماع انسانی دارد و دیگری به معنای شکاف ایجادشده در اشیاء و پدیده‌های مختلف است، باز هم از نظر ساختار اجتماعی، شعب، به مفهوم جداکننده قبائل عرب و عجم است. اما عده‌ای نیز سعی در جمع این اضداد یا رد آن کرده‌اند و گفته‌اند همان‌طور که عبارت «شُعَبُ الغُصْن» به معنای شاخه‌های پراکنده یک درخت است و هرشاخه از شاخه‌های پراکنده دیگری تشکیل شده است، قبائل نیز به همین گونه است.

1) Zammit.

2) Macuch, Rudolf.

در عین حال که یک بخش مجزا از شعب‌های دیگر شعب نامیده می‌شود، اما خودش نمایانگر مجموعه بزرگی است که از اعضا و بخش‌های قبائل است. (ابن درید، ۱۹۸۸: ۱/۳۴۳) یا به‌مانند سرزمینی دارای قسمت‌های مرتفع که اگر از زاویه خاص به آن نظر شود، همه آن‌ها یکپارچه و اگر از زاویه‌ای دیگر نگریسته شود، متفرق و پراکنده‌اند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۵۵) در واقع، مفهوم سازگاری پس از تفریق و به‌سبب مجاورت و نزدیکی یک پدیده حاصل شده است؛ از این جهت، برای تحلیل با هم‌آیی دو واژه شعوب و قبائل در آیه «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ» (الحجرات/۱۳)، آورده‌اند که شعوب به هدف قرب و نزدیکی (مفهوم اتحاد و پیوستگی) و قبائل به جهت معرفی گروه‌های یکسان و آشنا و تمایز آنان از نظر زمخشری به‌سبب ویژگی زیرمجموعه بودن قبائل نسبت به شعب است. (زمخشری، ۱۴۱۷: ۲/۲۰۷)

علم ریشه‌شناسی، با توجه به نظر لغت‌شناسان در وجود تضاد دو معنای شعب، نشان داده است که خاستگاه‌های آن نیز در زبان نیا، از ابتدا دارای دو معنای متضاد «قطع کردن» و «آمیختن» بوده است و کاربردهای متنوع و مصادیق دیگر آن در زبان‌های دیگر، نشان از اشتراک لفظی بودن این واژه است. سیر تاریخی این ریشه مشخص می‌کند در دوره‌های بعد، مفهوم بریدن به فراموشی سپرده شد و مفهوم جمع و جماعت و گروه برای این واژه پررنگ‌تر و کاربردی‌تر گردید، اما در آستانه ظهور اسلام، مفهوم قطع و جدایی بیشتر از مفهوم جمع و اجتماع بوده است و با توجه به مصادیق آن، عنصر پیوستگی در کنار این مفهوم، حضور بیشتری دارد. زیرا در این ساختار، قبایل مختلف نیاز داشتند در تعامل و تبادل منافع تجاری، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قرار گیرند و در رویارویی با دیگر شعوب، از ممالک دیگر، منابع و مشکلات را با هم به اشتراک بگذارند تا به حفظ استحکام خود در منطقه کمک کنند. چه بسا، به‌سبب همین کسب منافع، دیده می‌شود که مفسران شعوب را براساس نیازهای عصر خود تفسیر کرده‌اند و نمونه‌هایی از آن، بازتابی از نزاع بر سر برابری مسلمانان عرب و مسلمانان غیرعرب بوده است^۱؛ از این رو، توجه به ظرافت این کاریست قرآنی از دو معنا در دو سیاق متفاوت، اهمیت دارد. نظر به ارتباطات اجتماعی، کلمه شعوب با مفهوم جمع و اجتماع در یکی از تقسیم‌بندی‌های اجتماعی و در آیه «انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ» (مرسلات/۳۰) با معنای تفریق، یعنی شاخه و شعبه، برای توصیف شاخه‌هایی از دودهای عذاب‌دهنده جهنم، قابل درک است.

۲-۲. رویارویی گروهی و مرکزیت در ریشه «ق ب ل»

قبیله، به‌مفهوم یکی از بخش‌های نظام طبقاتی اعراب، در قرآن به حالت جمع (قبائل) آمده است. قدیم‌ترین نشان‌ها از واژه قبیله، حاکی از آن است که بن‌های «ق ب ل» در زبان عربی، ریشه در زبان آفروآسیایی در بن ثنایی «bil»، به‌معنای در و دروازه دارد. (اورل، ۱۹۹۵: ۷۲)

این بن ثنایی در ساخت واژه «qablitu» در زبان اکدی نیز ایفای نقش کرده و معنای اصلی آن مرکز هر چیزی است که به صورتِ مصداقی برای نامیدن قسمت مرکزی ارابه و درها، قسمت میانی بدن و اندام‌های انسان، میانه آسمان و نظایر آن کاربرد داشته است. صورت‌بندی دیگر این واژه، «qablu»، شبیه به همان مصداقی قبلی به معنای قسمت میانی ساختمان، شهر یا دریا بوده است که باتوجه به همه این موارد، در این زبان، مرکزیت مفهوم اصلی این واژه است. (بلک، ۲۰۰۰: ۲۸۱) اما در انتقال به بحث زبان‌های بخش شمالی مرکزی در شاخه کنعانی زبان عبری، یک تغییر معنایی رخ می‌دهد و ریشه «קבל» در عبری، معنای «پذیرفتن» می‌یابد که در باب «hitpael» به معنای «مقابل شخصی ایستادن» و «مخالف بودن» و «پیش» یا «قبل» می‌شود. (گزنویس، ۱۹۳۹: ۸۶۷) در شاخه آرامی زبان ترگومیواژه «קביל» از ریشه «קבל»، به معنای «شکایت‌بردن به جایی» به منظور کسب حمایت قبل از رویارویی با مجرم است و معنای رویارویی پیدا می‌کند. (جاسترو، ۱۹۰۳: ۱۳۰۹) در زبان سریانی، به معنای «متهم کردن/ شکایت کردن» (کاستاز، ۲۰۰۲: ۴۷۸) و به معنای «رودرو قرار داشتن» و «مخالف بودن» است. مؤید آن، شکل دیگری از این واژه در صورت‌بندی «**مک**» در قالب مفاهیم مالیاتی و شکایت است. (همان، ۳۰۷) در بخش جنوبی حاشیه‌ای زبان حبشی گعزی، «qabila» و تغییر معنایی به سبزه‌های گرمسیری دسته‌شده برای تولید غلات پیدا می‌کند. (لسلاو، ۱۹۸۷: ۴۱۹) مصداق نزدیک به آن در زبان عربی برای «قبیله الرأس» دیده شده است که آن را به دانه‌های دولپه‌ای تشبیه کرده‌اند که بخشی در مقابل بخش دیگر آن قرار می‌گیرد. (خلیل بن احمد، ۱۴۰۹: ۵/ ۱۶۶ و ازهری، ۱۴۲۱: ۹/ ۱۳۸ و جوهری، ۱۳۷۶: ۵/ ۱۷۹۷). «qabil» در زبان مندایی هم به معنای «رویارویی و نما» (ماتسوخ، ۱۹۶۳: ۳۹۸) و در زبان سبائی، ریشه «qbl» به معنای «پذیرفتن» و نیز «روبرو»، «در خلال و جریان چیزی» بودن است. (بیستون، ۱۹۸۲: ۱۰۳) بنابراین مفهوم بسیار کهن این ریشه در مصداق ورودی یک شهر و به معنای «پذیرا بودن» است که با انتقال معنایی برای اعضای بدن انسان یا حیوان نیز کاربرد داشته است. به تدریج، در دیگر زبان‌ها، مفهوم «پذیرفتن» و «روبرو شدن» برای کسب حمایت را به همراه داشته است. یعنی افزون بر مرکزیت، شامل کنش‌های متقابل میان افراد است که برگرفته از مفاهیم «مقابل بودن»، «مواجهه از نوع شکایت»، «پذیرش» و «کسب حمایت» است.

پس از این سیر تاریخی، با ورود به زبان عربی نیز دیده می‌شود که واژه «قَبْل» و «قَبِل» معنای مواجهه و روبرو شدن دارد و «قَبْل» را قبیله نیز دانسته‌اند. (خلیل بن احمد، ۱۴۰۹: ۵/ ۱۶۶) در میان اعراب، قبیل به جماعتی متشنت و پراکنده بیش از سه نفر گفته می‌شد که اشتراک نسبی داشته و از فرزندان یک پدر یا یک جد بودند. (قاسم بن سلام، ۱۹۹۰: ۱/ ۱۰۶) گاه این اشتراک نسبی بر گروه‌های پراکنده از یک پدر نیز اطلاق می‌شد. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵/ ۵۳) چه بسا سیبویه از این جهت قبیل را به هردو معنای «گروه» و «جماعت پراکنده

یا متحد» می‌داند. (ابن سیده، ۱۴۲۱: ۶ / ۴۲۹) همچنین از دیدگاه فرهنگی، «قبیل» در کاربرد مصداقی، به معنای نخ پیچیده شده بر پاها و هم به معنای کفالت در اصطلاح «فَلانٌ قَبیلِی» به کار می‌رفت. (ابن درید، ۱۹۸۸: ۱ / ۳۷۲) در ادامه، دیده می‌شود است که واژه «قبائل» با اضافه شدن به برخی واژه‌ها، معنای خاصی به خود گرفته است. «قبائل الرحل»، به معنی قوم مورد تعظیم، «قبائل الشجره» یعنی شاخه‌ها، «قبائل القدح و الجفنه» یعنی جام و ظرفی که دو یا چندپاره شده است. «قبیله»، به معنای «تکه‌ای پوست» و «القبیله»، نام صخره‌ای است که بر سر چاه قرار داشت و عقاب‌ها بر گرد آن می‌چرخیدند و محافظ آن بودند. (ابن سیده، ۱۴۲۱: ۶ / ۴۲۹).

اکنون، معانی به دست آمده در سیاق‌های مربوط بررسی می‌شود. در کاربرد قرآنی، واژه قبیله یکبار به صورت جمع در شکل «قبائل» و دو بار به صورت قبیل و دو بار به صورت جمع در شکل «قُبُل» به کار رفته است. مفسران واژه قبیل را در آیه «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (اعراف / ۲۷)، «نسل و ذریه»، «لشکر» و «همکاران شیطان» بر شمرده‌اند. (طبری، ۱۴۱۲: ۸ / ۱۱۳ و طوسی، بی تا: ۴ / ۳۸۱ و طباطبایی، ۱۳۹۰: ۸ / ۷۰). طبق نظرات مفسران، قبیل در این آیه به مفهوم گروه و دسته‌ای خاص است. اما با توجه به یافته‌های ریشه‌شناسی، می‌توان گفت، قبیل به مفهوم بخش یا گروهی جدا شده است که در مقابل ضمیر «کم» (انسان‌ها) قرار گرفته است. با توجه به مضمون جمله «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»، گروهی هستند که زیر پرچم ولایت شیطان هستند و در لشکر و گروه او قرار می‌گیرند. یعنی نمایانگر کنش‌های متقابل خاص و تأکیدی، همراه با پذیرش یا عدم پذیرش در تعلق‌های گروهی است که مفهوم رویارویی میان گروه‌ها با این واژه را ترسیم می‌کند.

در آیه «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (حجرات / ۱۳)، کلمه قبائل در ترجمه‌ها و تفاسیر، به معنای «قبیله‌ها»، «گروه‌ها»، «دسته‌ها»، «دودمان» یا «تیره‌های کوچک» آمده است. در این آیه نیز حضور کنش‌های متقابل و اجتناب‌ناپذیر در دفاع‌های قبیله‌ای و مقابله‌گری‌ها در نزاع بین قبائل، رودررویی با یکدیگر به هدف حفظ گروه یا قبیله با حمایت همه‌جانبه از سوی اعضا در کنار لغت «شعب» به هدف معینی نقش بسته و حس می‌شود؛ مفهوم آیه سوق دادن مؤمنان به سمت حمایت‌های حق‌مدارانه و نهی از حمایت‌های نژادپرستانه است. شایان ذکر است که تفاوت خاصی بین شعوب و قبائل وجود دارد. در شبه جزیره حجاز، شعوب یکجانشین بودند؛ در حالی که قبائل افزون بر یکجانشینی، چادرنشین و کوچ‌نشین نیز بودند. مطابق با یک نگرش تفسیری، این دو به واحدهای اجتماعی شمال و مرکز عربستان اطلاق می‌شدند که دارای جمعیت متفاوت و نسب‌شناختی متفاوت بودند؛ اگرچه، برخی شعب را قبیله معنا می‌کنند، اما قطعی است که در مقایسه با قبیله‌ای چون قریش، شعب یک فراقبیله است و وسعت و گستردگی بیشتری دارد که چندین قبیله را دربر می‌گیرد.

(لَإِنْدَا تَاسِرُونَ، ۱۳۹۲: ۳۳۵) واژه «قبیل» در آیه «أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِلَهُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا» (اعراف/۹۲)، به مفهوم ریشه‌ای آن به کار رفته است. راغب آن را به اعتبار کاربرد عرب در زندگی روزمره، بر عبارت «قَبِيلَةٌ فَلَانًا وَ تَقَبَّلَتْ بِهِ»^۱، به معنای کفالت و ضمانت کردن، برداشت کرده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۵۴) معنای آوردن «گروهی در مقابل» و «روبه‌رو» به منزله مدافع و وکیل، مؤید همان شاهد و کفیل آوردن است. در دو آیه دیگر^۲، واژه «قَبِيل» در هردو حال و منصوب و جمع قبیل به معنای «دسته» یا «گروه» و «در مقابل چشم ظاهر شدن» است.

باتوجه به ریشه‌شناسی و فرهنگ عرب و با تحلیل متن قرآن، مفهوم ریشه‌ای این واژه «مرکزیت»، «رویاری»^۳، «مواجهه با شکایت» و «پذیرش همراه با حمایت» است. قبیله‌ها، گروه‌هایی هستند که اعضای آن‌ها دارای ارتباطات خویشاوندی و اجداد مشترک هستند؛ گروه‌هایی پراکنده که ارتباطات آن‌ها با یکدیگر محدود و تقابلی است یا جمعیتی متحد و یکپارچه که تمایل به همکاری و تعامل با یکدیگر دارند. در هردو حالت، روابط و تعاملات درون گروهی و برون گروهی قبیله‌ها شامل کنش‌های تقابلی است که به زندگی گروهی آنان بقا می‌بخشد؛ به گونه‌ای که قبیله با مرکزیت در نظام اجتماعی عرب، نقش مهمی در تنظیم و سازمان‌دهی زندگی افراد دارد.

۲-۳. قدرت و همراهی گروهی در ریشه «ع ش ر»

عشیره یکی دیگر از کلماتی است که در دانش طبقات انساب عرب مورد توجه است و در قرآن آمده است. ریشه ماده «ع ش ر» در شاخه کنعانی زبان عبری (לשׁר)، به معنای «باهم بودن» و «به هم پیوستن» است. (گزنپوس، ۱۹۳۹: ۷۹۸) اورل^۱ در کتاب خود آورده است که معانی این ریشه در زبان عربی، می‌تواند از باهم بودن و به هم پیوستن نشأت گرفته باشد و از سویی دیگر در باب معنای رفت‌وآمد با ریشه ثنایی اش «as<» در زبان باستانی آفروآسیایی، به معنای «فرستادن»، ارتباط دارد. (اورل، ۱۹۹۵: ۱۷) معنای «لاشׁر» در زبان عبری، عدد ده و به معنای اتحادیه و مجموعه نیز آمده است. (گزنپوس، ۱۹۳۹: ۷۹۸) و همان‌طور که گفته خواهد شد، عدد ده، مفهوم کمال و جمع بودن دارد. در زبان اکدی، معنای «جمع» و «گذر کردن» در واژه «asaru» بوده است. (بلک، ۲۰۰۰: ۲۷) و در زبان سریانی «عشر» به معنای عدد ده است. (کاستاز، ۲۰۰۲: ۲۵۹) و سرانجام در سبائی، ماده «عشر»، «>SI» مفهوم ده و واژه «عشره»، «<S_IT» به معنای «گروه عشایری» یا «خانه‌به‌دوش» یا «مجلس»، «قبیله» یا «ندوه» هم گفته می‌شد. (بیستون، ۱۹۸۲: ۲۱) بنا بر آنچه گفته شد، معنای عشیره برگرفته از دو ریشه ثنایی در قدیمی‌ترین زبان‌ها، به معنای «همراه بودن»، «حرکت در جمع» و «جماعت» و به معنای عدد «ده» است که به منزله یک مجموعه همراه با

1) Vladimir Orel.

اهداف مشترک و برای کسب قدرت است.

پس از این سیر تاریخی در زبان عربی، در قدیمی ترین فرهنگ آمده است که عشیر کسی است که با دیگری، دو نفر یا جمعی، معاشرت می کند. در زندگی مشترک، مرد «عشیر المرأة» و زن «عشیره الرجل» محسوب می شود و واژه «معشر» برای جماعتی بیش از دو نفر، است که بر موضوع مشترکی اتفاق نظر دارند. (خلیل بن احمد، ۱۴۰۹: ۱/ ۲۴۸) ابن فارس نیز اشاره می کند که ماده «ع ش ر» دو معنا دارد؛ معنای عددی و دیگری معنای اختلاط و تداخل. کلمات «عشرت»، «معاشرت» و «عشیر» از معنای اخیر گرفته شده است. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴/ ۳۲۴-۳۲۶) ارتباط عشر و عشیره براساس نزدیک بودن عشیره به عدد ده، از این جهت است که «ده» به مثابه عددی کامل، تأییدی بر تکثیر خاندان یک مرد و تعلق همه خویشاوند به اوست. (راغب، ۱۴۱۲: ۵۶۷)

عدد ده جلوه ای از فرهنگ و نماینده عدد کامل است. معادل آن در زبان یونانی به شکل «X» (چلیپای ضربدری)، نمادی از تام و کامل بودن و توازن است. زیرا در تصاویر قدیمی از کره کیهان، دو مدار متقاطع روی آن وجود داشته که یکی دایره البروج و دیگری استوای آسمانی فرض می شده است (استوای آسمانی تصویر فرضی استوای زمینی بر کره آسمان است) که با هم زاویه تقریبی ۲۳/۵ درجه را می سازند و در دو نقطه، به نام اعتدالین، همدیگر را قطع می کنند. (کریمی و دیگران، ۱۳۹۴: ۹) از نظر عرفانی و اخلاقی، شاهد کتاب های متعددی هستیم که بر مسلک ها و مقولات و دسته های ده تایی در نماد کمال، تنظیم شده اند با استناد به تعبیری از کامل شدن در عبارت قرآنی «تلك عشرة كاملة» و به منظور نشانی از انسان کامل یا راه های تکامل انسان. (نک: مراتب الوجود و حقیقه کل موجود الجلیلی، ۱۴۲۶: ۴۷ و مصنفات فارسی سمنانی: ۴۱ و الإنسان الكامل نسفی: ۱۲۸)

موضوعات متنوعی همراه با عدد ده در قرآن به کار رفته است: قسم به شب های ده گانه در «وَالْفَجْرِ ﴿۱﴾ وَلَيَالٍ عَشْرٍ» (فجر-۱-۲)؛ ذکر پاداش نیکوکاری با ده برابر شدن آن در «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلِهَا» (انعام/۱۶۰)؛ تحدی با مشرکان در آوردن ده سوره ساختگی به سان قرآن در «قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ» (هود/۱۳)؛ نمادی از فرض یا تصور مجرمان برای وصف کوتاه بودن زندگی دنیا و تعجب و تأسف بر آن در گفتگوی قیامت در «يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا» (طه/۱۰۳)؛ یکی از کفاره های شکستن سوگند با اطعام دادن ده نفر مسکین در «فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ» (سوره مائده/ ۸۹). عشر در قرآن در برخی از سیاق ها، نقش مکمل و همراهی با دیگر اعداد را دارد؛ مانند عدّه زن بیوه که ۴ ماه و ۱۰ روز است در «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» (بقره/۲۳۴) و میقات حضرت موسی (ع) با افزودن ده شب به سی شب و رسیدن به عدد چهل که نمادی دیگر از تمامیت و کمال است در «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» (اعراف/۱۴۲). عدد عشر گاه غایتی است برای دیگر مقادیر، به جهت کامل شدن و رسیدن به حد و اندازه

مطلوب؛ مانند ۸ سال کارگری حضرت موسی(ع) برای حضرت شعیب(ع) جهت مهریه همسر و تکمیل آن به ده سال، به صورت اختیاری در «فَإِنْ أَتَمَّمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ» (قصص/۲۷) و کفاره کسی که نتواند در حج قربانی کند به صورت سه روز روزه در ایام حج و هفت روز در هنگام بازگشت به وطن تا ده روز کامل شود در «وَسَبْعَةٌ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ» (بقره/۱۹۶). همچنین، همراهی عشر در شکل‌گیری اعداد مرکب با نمونه‌های متعدد در قرآن نشان از حضور پررنگ کمال‌بخشی و همراهی آن دارد در «فَأَنْفَجَرْتُمْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (بقره/۶۰)؛ «وَوَعْنَا مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَفِيبًا» (مائده/۱۲)؛ «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» (یوسف/۴)؛ «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» (مدثر/۳۰)؛ «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مَائَتِينَ» (انفال/۶۵). این موارد نمونه‌هایی از کامل‌کردن و همراهی در این واژه را نشان می‌دهند.

عشیره در دو آیه از سوره‌های توبه و مجادله در سلسله‌مراتبی از واژگان خویشاوندی بیان شده است.^{۱۰} از جمله، در سوره توبه در اختلاف قرائات، به صورت «عِشْرَتُكُمْ» (حالت مفرد) خوانده شده است که مفهوم همراهی را تداعی می‌کند. (طبرسی، ۱۴۱۲: ۲ / ۴۵) از این رو، در فرهنگ عرب، عشیر در واقع جمع و گروهی هستند که مرجع آن‌ها به عقدی چون «عقد عشره»^{۱۱} برای یک امر مشترک می‌رسد. (طوسی، بی تا: ۵ / ۱۹۶) پیمانی که همراهی و اتحاد و قدرت را برای آنان رقم می‌زند؛ بنابراین، عشیره، مجموعه افراد یک خیمه یا خانه‌ای بودند که از یک نسب و هم‌خون به حساب می‌آمدند و در همه جنبه‌ها زیر نظر بزرگ‌ترین شیخ عشیره اداره می‌شد و عصبیت، بزرگ‌ترین عامل در احساس مشترک افراد یک عشیره بود. (حتی، ۱۹۹۱: ۲۳) عشیره، گروه خویشاوندی هستند که شخص با آن‌ها کامل شده و رشد می‌کند؛ همراهی و حمایت می‌کند و حمایت می‌شود و از این راه قدرت می‌یابد تا به ده نفر یا بیشتر برسد. (سمین، ۱۴۱۴: ۳ / ۴۵۶) بدین ترتیب، ریشه «ع ش ر» مشتمل بر معانی «جمع و جماعت»، «مصاحبت»، «همراهی» و «نمادی از کامل‌شدن» است که بنیان گروهی آن مبتنی بر حمایت‌های خاص و قدرت عشیره‌ای است.

۲-۴. وجه تمایز و اهداف خاص گروهی در ریشه «ف ص ل»

فصلیه در قرآن، یک‌بار به کار رفته است. شواهد زبان‌شناختی گویای آن است که ریشه این واژه در آفر و آسیایی باستان، برگرفته از واژه «sala»، به معنای «قطعه‌کردن» و «شکستن» است. (اورل، ۱۹۹۵: ۴۶۰) در زبان عبری با افزودن پیشوند «ف»، ریشه «fsl»^{۱۲}، به معنای «شکاف» و «تقسیم‌کردن» بوده و در مصادیق برای نقطه خالی یا پارچه راه‌راه به کار می‌رفته است. (گزینوس، ۱۹۳۹: ۸۲۲) در شاخه آرامی زبان ترگومی «fsl»^{۱۳}، برای «کندن پوست» و «خامه گرفته‌شده از شیر» (جاسترو، ۱۹۰۳: ۱۲۰۵) و در سریانی نزدیک به مصداق‌های قبل، به مفهوم جداکننده، چون «سپر» و «قطع‌کردن» یا «به اشتراک گذاردن»

و «تقسیم کردن» است. (کاستاز، ۲۰۰۲: ۲۸۳) در بخش جنوبی حاشیه‌ای، در زبان حبشی گعزی، «fsl» و نیز «falasa»، معنای «جدا کردن» دارد. (لسلاو، ۱۹۸۷: ۱۶۱) در معنای و مصادیق یادشده، وجه مشترک «جدا کردن» است، امّا در زبان سبائی «FSL»، به معنای «پیشروی» و «حرکت دادن لشکر» (بیستون، ۱۹۸۲: ۴۷) و در زبان مندایی نیز ماده «PSL» به معنای «پیچ خوردن» و «تابیدن ریسمان» است. (ماتسوخ، ۱۹۶۳: ۳۸) احتمال دارد واژه «قتیل» در قرآن از «قتل» به معنای پیچیدن و به معنای شکاف هسته خرما یا نخ نازک آن، نزدیک به همین مصداق باشد که از تبدیل نیم‌واکه‌های «ص» به «ت» ایجاد شده باشد. در مجموع، مفهوم گروه و دسته در مصادیق «بخش»، «قطعه» و «مقطع» و در مفاهیم «به اشتراک گذاردن»، «تقسیم کردن»، «حرکت دادن لشکری به جلو» نیز حضور دارد؛ به عبارتی، بخش و قسمت متضمن گروه یا دسته جدا شده است.

پس از زبان‌های کهن، «فصل» در عربی به «جدایی دو شیء» گفته می‌شود. مانند مفصل‌های بدن انسان. واژه «فصل» برای اموری چون قضاوت به دلیل جداکننده حق از باطل به کار رفته است و واژه «فصیله» در زندگی عرب‌ها دو مفهوم کاربردی داشته است؛ به معنای بخشی از قوم یک فرد به اعتبار جدا بودن این گروه از دیگر بخش‌ها و نامی برای دیوارهای کوتاه و جدا از حصار شهر یا قلعه.^۱ (خلیل بن احمد، ۱۴۰۹: ۷/۱۲۶ و ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴/۵۰۶) «فصیله» بخش کوچکی از ساختار یک قبیله است؛ همان‌گونه که «فصیله» به معنای دیواری کوتاه است که اطراف قلعه را در برگرفته است؛ بخشی جداشده از قسمتی بزرگ‌تر. همچنین به فرزند ناقه‌ای گفته می‌شد که از مادرش جدا شده است. (جوهری، ۱۳۷۶: ۵/۱۷۹۱) تعبیر «وَفِصَالُهُ فِي عَامِينَ»، درباره فرزند انسان نیز به همین مفهوم نزدیک است؛ چه بسا، به همین جهت، فرزندان یک فرد را «فصیله الرُّجُل» گفته‌اند. (ابن درید، ۱۹۸۸: ۲/۸۹۱) و به عبارتی، پایین‌ترین سطح از یک گروه قبیله‌ای یا فامیلی است. «فصیله»، مترادف بطن (یکی از بخش‌های قبیله) و حتی قبیله کوچک نیز معنی می‌شد. (زمخشری، ۱۳۸۶: ۳۲). بدین اعتبار، عباس، عموی پیامبر (ص)، فصیل حضرت به حساب می‌آید. (ازهری، ۱۴۲۱: ۱۲/۱۳۵) به همین دلیل، نزدیک‌ترین خویشاوند انسان را فصیله می‌گفتند؛ چراکه نزدیک‌ترین خویشان، نزدیک‌ترین گروه و اشخاص به فرد و وجه تمایز او از دیگر افراد قبیله محسوب می‌شد.

در کاربرد قرآنی، «فصیله» از تکامدهای قرآنی است و در آیه «فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ» (۱۳/ معارج)، برخی مفسران آن را خویشان، قبیله، قوم یا نزدیکانی که فرد به آن‌ها پناه می‌برد معرفی کرده‌اند. شیخ طوسی معنای فصیله را گروهی گفته است که جدای از قبیله بوده و به پدری مشخص و با نسبت ریشه‌ای معین منتهی می‌شود. (طوسی، ۱۰/۱۱۹) مفهوم تمایز و گروه خاص در هم‌نشینی با کلمه «تُؤْوِيهِ» در این آیه، نشانه تأکید بسیار بر جنبه حمایتی این گروه از نزدیکان دارد. از سویی دیگر، با توجه به کلمات آیات قبل، مانند «صاحب» و «اخ»

که به معنای همسر و برادر است، مفهومی غیر از این افراد و از نزدیک‌ترین خویشاوند دیگر را نشان می‌دهد. به همین جهت، به نظر مفسران، «فصیله» نزدیک‌ترین خویشاوندی است که فرد از آن‌ها متولد شده است و با آن‌ها خود را می‌یابد و در سختی‌ها می‌تواند به آن‌ها پناه برد. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴/ ۶۱۰ و طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۰/ ۱۰)

مفهوم جمع و گروه در معنای بخش‌شدن نهفته است. بخش‌شدن در یک پدیده درونی درون گروه، به تقسیم گروه به بخش‌های مستقل و متمایز کمک می‌کند تا به بهبود عملکرد کلی گروه کمک کند، زیرا با توجه به تمایز، وظایف و نیازهای خاص، این بخش‌ها به صورت مجزا عمل کرده و به‌طور هم‌زمان با بخش بزرگ‌تر همکاری می‌کنند؛ در واقع، افزایش تخصص، تمایز و توانمندی در بخش‌های مختلف، هماهنگی بین بخش‌ها را تسهیل کند. بدین صورت، فصیله در یکی از کوچک‌ترین بخش‌های قبیله، نزدیک‌ترین مجموعه حمایتی یک فرد به حساب می‌آید. خویشاوندان نزدیکی که با تمایز خود از دیگر بخش‌ها، هویت فرد را نسبت به دیگر زیرمجموعه‌های قبیله، معین می‌کنند. تمایزی که اغلب در مفهوم فصیله، افزون بر عامل نسبی، با منطقه زندگی آن گروه خویشاوند، شغل و ویژگی‌های خاص در جهت اهداف خاص آنان، تعریف می‌شود.

۲-۵. کمیت و توازن گروهی در ریشه «ره ط»

در بحث فرآیند ساخت معنای «رهط»، دو ریشه ثنایی در زبان آفر آسیایی، قابل بررسی است. ریشه «rah» به معنای «دست و بازو» یا «ترکیب کردن». (اورل، ۱۹۹۵: ۴۴۳-۴۴۵) این احتمال وجود دارد در دوره‌های بعد، حالت اول حرف «طاء» به انتهای ریشه ثنایی در مسیر ساخت، افزوده شده باشد. فرهنگ دائرةالمعارفی شیکاگو، «ره ط» را به صورت اسمی «rahta»، یک واژه مصری و به معنای هر نوع مجرا یا لوله معرفی می‌کند. (گلب، ۱۹۹۹: ۷۶) اما از آنجایی که واج «h» در زبان‌های سامی کهن در زبان اکدی، از بین رفته بوده، بنابراین برای یافتن نظایر احتمالی این واژه، با توجه به ابدال، باید به دنبال ریشه‌هایی با واج‌های «rit» یا «rat» باشیم. (اولری، ۱۹۲۳: ۴۱) به این ترتیب، واژه «ratu(m)»، همانند واژه مصری، به معنای «کانال آبیاری» یا «مجرای چشم و مری» است. (بلک، ۲۰۰۰: ۳۰۰) لفظ «ratu» در آشوری نیز به معنای «کانال آبیاری» و «انتقال دادن» (گلب، ۱۹۹۹: ۲۱۹-۲۲۰) و «rittu» برای مصادیقی چون «دست» یا «تعویذی به شکل دست» کاربرد داشته است. (انجمن فولکلور آمریکا، ۲۸۲-۲۸۵) خوانش‌های متعدد این ماده در این شاخه، بیشتر بر دو معنای «لوله» یا «کانال آبیاری» و «دست» متمرکز شده است. «۵۷۶۶» در زبان عبری در قالب فعل، به معنای «جمع کردن» و «باهم بودن» آمده است. از جمله مصادیق آن، تشت گلی برای جمع‌آوری آب یا آبشخور حیوانات است. در آرامی نیز «۵۷۶۶» معنای جمع و اجتماع و در سریانی، معنای محل گردآوردن چیزی یا مخزن دارد. (گزنیوس، ۱۹۹۳: ۹۲۳) در زبان مندایی، لفظ «-raha

ta) معادل واژگان آرامی «اما» به معنای «جویبار» و «سیلاب» است. (ماتسوخ، ۱۹۶۳: ۴۱۹) و در زبان فنیقی «rht) در نقش فعلی، با شدت و شتاب رفتن معنا شده است. (هوفیتزر، ۱۹۹۵: ۱۰۶۲) بنابراین، در این شاخه شمالی مرکزی در کنار مصادیقی، چون «ظروف» یا «گودال جمع آوری»، مفاهیم «گردآوری»، «انتقال سریع» و «نگهداری» دیده می‌شود. در واژه گعزی «<arah) که جمع آن «<araha» به معنای کف دست است. الفاظ معادل آن در زبان سُقُطری «rihoh) و اوگاریتی «rht_m)، به همین معناست. اما در این سیر زبانی در زبان سبائی، ریشه «rht)، در یک انتقال معنایی، به مفهوم خانواده و خویشاوند، تغییر می‌یابد. (بیستون، ۱۹۸۲: ۱۱۶) پس معنای ترکیب کردن در ریشه ثنایی «ره» با افزودن پسوند الحاقی «ط»، به مفهوم «جمع» و «گردآوری» در سامی شمالی و سپس به مفهوم «جماعت» در زبان عربی، منتقل گشته است.

معنای دست و بازو برای ریشه «rah) (ره)، ابتدا در زبان‌های آشوری دیده می‌شود. دست نمادی مقدس در آیین و فرهنگ آشوریان محسوب می‌شد و به تمثال‌های برنزی، به شکل دست انسان یا چنگال حیوانات که جنبه حفاظت و تقدس برای آنان داشت، رهط گفته می‌شد. مصادیق دیگر برای این واژه، دستبند طلا یا آراستن مچ لباس با جواهرات بود. (گلب، ۱۹۹۹: ۳۸۳-۳۸۵) در سوره زخرف، به این سنت مصری اشاره شده است؛ هرگاه کسی به ریاست و مقامی دست پیدا می‌کرد دستبندهایی از طلا به او می‌آویختند و به همین سبب، مقام نبوت حضرت موسی (ع) به دلیل نداشتن این زیور، مورد انتقاد و بهانه فرعون قرار گرفته بود: «فَلَوْ لَا أَلْقَى عَلَيْهِ أَسْوَرَةً مِنْ ذَهَبٍ» (زخرف/۵۳). (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۸/۹) اما به تدریج یک تغییر معنایی در دوره‌های بعد، رخ داد و دست و بازو که مفهومی نزدیک به شاخه و شعبه در زبان نوستراتیک داشت، در دوره‌های بعد، تمثیلی از شاخه درخت برای معرفی فرزندان، برادران و بستگان و خویشان به شمار آمد. امروزه نیز در علم ژنتیک، با کمک شاخه‌های (Branches) درخت‌های تبارشناسی که نمایانگر نسب اجدادی یا فرزندان هستند، نسبت‌ها و روابط خویشاوندی میان افراد و گونه‌ها بررسی می‌شود. در العین نیز معنای دیگر «رهط» را فرزند آورده است. (خلیل بن احمد، ۱۴۰۹: ۷۱/۸) در کتاب‌های قرن دوم، می‌توان به کتاب سیره ابن اسحاق (متوفی: ۱۵۱) اشاره کرد که در شعری منقول از ابوطالب، این واژه به معنای خویشاوند و نسب (ابن اسحاق، ۱۹۷۸: ۳۵) آمده است. از کتاب‌های قرن سوم می‌توان به آثار ابن کلیبی (متوفی: ۲۰۴)، چون «جمهره انساب» (ابن کلیبی، ۱۹۸۶: ۱) و «نسب معدّ» و «الیمن الکبیر» (ابن کلیبی، ۱۹۸۸: ۱۷/۱) اشاره کرد که موارد متعددی از «رهط» برای معنای نسب و خویشان استفاده شده که درصدد بیان هویت و معرفی اشخاص و بستگان آن‌ها بوده است. از سویی دیگر، در فرهنگ عرب، تقسیم و نام‌گذاری طبقات انساب بر مبنای تمثیلات و تشبیهات، بین بخش‌های بدن انسان و بخش‌های قبیله استوار است. طبقه اول «جذم» که به معنای «جذع» یا «بدن» است، اصلی‌ترین

طبقه انساب نام‌گذاری شده است. طبقات بعدی، به ترتیب، از «جماهیر عرب» (جماعت‌های عرب)، «شُعُوب» (رأس بدن)، «قبیله» (سینه)، «عَمَائِر» (دست‌ها)، «بُطُون» (شکم)، «أَفْخَاذ» (کبد)، «عَشَائِر»، «فَصَیْله» و «رَهْط» (به‌عنوان انگشتان پا) نام‌گذاری شده‌اند. (ابن عبد ربّه، ۱۴۰۷: ۳/۲۷۷-۲۸۵) بنا به نظر برخی از لغویان، «رَهْط» با قرار گرفتن در آخرین بخش از سلسله انساب عرب، مفهوم خویشاوند نزدیک را دارد؛ به‌گونه‌ای که حتی نسل، خانواده و عترت را «رَهْط» به حساب آورده‌اند. (جوهری، ۱۳۷۶: ۲/۵۷۹ و ازهری، ۱۴۲۱: ۲/۱۵۷) بررسی این تمثیل و توجه به چند انتقال معنایی که بر پایه مجاز سبب و مسبب، صورت گرفته است، نشان می‌دهد، جای گرفتن آن در پایین‌ترین بخش قبیله یک تنزل معنایی به جهت کمیتی بوده است. همراه با انتقال معنایی دیگری که در سیر تاریخی از ترکیب کردن به مفهوم جمع و گروه گفته شد، می‌توان گفت تعداد جمعیت این گروه کمتر از ده نفر را با تعداد انگشتان دست‌ها یا پاها بی‌ارتباط ندانست. انگشتان پا به‌هم‌پیوسته و هماهنگی دارند و تعادل بدن را نیز حفظ می‌کنند. «رَهْط» در قبیله به‌عنوان جمع‌های کوچک از یک قبیله با حفظ تعامل و همراهی در میان اعضای خود توازن و تعادل در قبیله را رقم می‌زند.

در زبان عربی «رَهْط» و «أَرْهَط» به معنی عدد (اعداد میان سه تا ده) و تنها به مردان عشیره گفته می‌شود. (خلیل بن احمد: ۴/۲۰) در کتاب «الغریب المصنف»، «رَهْط» ذیل باب جماعت‌های انسانی، اما کمتر از ده نفر ذکر شده است. (ابوعبید، ۱۹۹۰: ۱۰۵/۱۱۰ و ۱۵۶) ابن فارس مفهوم مطلق جماعت را معنای اصلی آن می‌داند؛ چه جماعت انسانی و چه جماعت غیرانسانی. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲/۴۵۰) و برخی دیگر به معنای خویشان نزدیک می‌دانند. (ازهری، ۱۴۲۱: ۶/۱۰۱) در فروق اللغویه «رَهْط» و «نفر» را به‌معنای جماعت کمتر از ده نفر دانسته‌اند، اما با این تفاوت که نفر، مردانی هستند که به امری خاص اقدام می‌کنند و ممکن است بر تعداد آن‌ها افزوده شود، ولی در واژه «رَهْط» اشتراک نسبی دارند. (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۷۴) در «فقه اللغه»، به‌صورتی دقیق‌تر، «رَهْط» بعد از نفر و قبل از قبیله و طائفه در ترتیب گروهی از کم به زیاد ذکر شده است. (ثعالبی، ۱۴۱۴: ۲۴۶) باتوجه‌به ریشه‌شناسی تاریخی، می‌توان گفت «رَهْط» در کتاب‌های لغت کهن و در سیر تاریخی، دارای مفهوم «عدد»، «جماعت»، «گروه‌های انسانی و غیرانسانی» و «روابط خویشاوندی» است. معنای «دست» و ارتباط آن با خویشاوندی و انساب، از نظر نمادشناسی در فرهنگ‌ها و آیین‌ها، متنوع و مشهور بوده است. دست نمادی از حفاظت، تقدس، شهرت، خویشاوندی و نسب بوده است؛ به‌گونه‌ای که به گوشه‌ای از این فرهنگ در قرآن کریم اشاره شده است؛ در نتیجه، مفهوم خویشاوندی و نسب در این واژه و تمثیل آن به انگشتان پا در نظام قبیله‌ای، نشان از این است که «رَهْط» کوچک‌ترین واحد نظام قبیله‌ای و گروهی است که با داشتن تعامل و همراهی در میان اعضای خود، توازن و تعادل یک نظام قبیله‌ای را ایجاد می‌کند و این هدف در خویشان بسیار نزدیک بیشتر قابل دستیابی است.

در نهایت گفته می‌شود که ریشه‌شناسی تاریخی این واژگان، بیانگر تغییرات و تحولات زبان و معانی در ساختارهای اجتماعی و تغییرات فرهنگی است و همراه با رفع ابهام از معنای لغوی، به ظرافت کاربردی آن‌ها در آیات قرآن توجه شده است و با آزمودن آن‌ها در سیاق‌های قرآنی، اطمینان بیشتری از مفهوم آن حاصل می‌گردد. ریشه‌شناسی واژگانی چون «شعب»، «قبیله»، «عشیره»، «فصیله» و «رھط» نشان داد که ارتباط زیبایی میان ظرافت‌های مفاهیمی در آن‌ها از جنبه اجتماعی و توجه قرآن به مباحث اجتماعی وجود دارد. ریشه «شعب» نشان داد که این واژه از ابتدا دارای دو تضاد معنایی بوده و قرآن این ظرافت را در کاربرد هر دو مفهوم، نشان داده است. واژه «قبیله» حاکی از مفهوم کفالت و ضمانت است و با در نظر گرفتن مفهوم اصلی این واژه و حضور مفهوم جمع، به توضیح و وضوح نقش حفاظتی و اجتماعی این واحد خویشاوندی کمک می‌کند. واژه «عشیره» در قسمتی از یک قبیله، نماد وحدت و تعامل با همراهی و مصاحبت یکدیگر است که از طریق نسبت‌های خویشاوندی شکل می‌گیرد و ریشه‌شناسی ابزاری برای توضیح و وضوح بیشتر این مفهوم بوده است. ریشه واژه «فصیله» نشان می‌دهد که تمایز و بخش‌بندی گروهی برای یک واحد خویشاوندی که از طریق نسبت‌های خویشاوندی می‌تواند شکل بگیرد، با مفهوم ریشه‌ای آن تطابق نزدیک دارد و درک بهتری از نقش حفاظتی و اجتماعی آن فراهم می‌کند. واژه «رھط» نیز در قبائل با مفاهیم گروه‌های انسانی و روابط نسبی مرتبط است. به‌طور کلی، ریشه‌شناسی تاریخی و فرهنگی در یک ابزار تحلیلی، مجموعه‌ای از کلمات قرآنی در حوزه اجتماعی و خانوادگی را به شیوه‌های جذاب و عمیق‌تری نمایان ساخته است و ساختار نظام قبیله‌ای ابتدا با هدف ارتباطات اجتماعی و سپس خویشاوندی، به‌زیبایی در قرآن، به‌تصویر کشیده شده و به کار رفته است.

همچنین قابل توجه است که تحلیل ریشه‌های این کلمات در نظام قبیله‌ای شبه‌جزیره عرب، مفاهیم اجتماعی در ارتباطات خویشاوندی آن منطقه را نمایش می‌دهد. این در صورتی است که از نظر جامعه‌شناسی در جوامع ابتدایی و قدیمی، گروه‌ها، به ویژه گروه خویشاوندی، اهمیت بسیاری داشته است. این گروه‌های خویشاوندی کارکردهای متعددی دارند و جامعه را به اجزای معین تقسیم می‌کنند. دسته‌های مختلفی که به آن‌ها حقوق و وظایف خاصی اختصاص یافته است، علاوه بر نقش در سازماندهی اجتماعی، ارتباطات خاصی با اعضای خود برقرار می‌کنند که با افراد خارج از گروه‌های آنان متفاوت است. (فرید، ۱۳۹۹، صفحه ۱۹۴) بنابراین، این تطابق میان مفاهیم مطرح شده در قرآن و نگاه جامعه‌شناسی، روشن می‌سازد که چگونه در هر دو مورد، تأکید بر ارتباطات و ویژگی‌های خویشاوندی در گروه‌بندی‌های اجتماعی واضح است. این که اصل اول در این سازماندهی قبل از خویشاوندی بر پایه گروه‌بندی‌های متعدد برای نظم بخشی به یک واحد اجتماعی در آن زمان و پس از آن، بوده است. این ارتباط که نشان از تأثیر شباهت‌های فرهنگی و اجتماعی در تاریخ و جامعه‌ها

دارد، می‌تواند چگونگی شکل‌گیری و تداوم آن‌ها را در مباحث اجتماعی بررسی کند و این مطلب از منظر قرآن نیز مورد توجه بوده است.

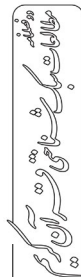
۳. نتیجه

مطالعه حاضر کوشیده است با رویکرد ریشه‌شناختی، یکی از جنبه‌های کم‌شناخته‌شده نظام اجتماعی قبیله‌ای عرب پیشاسلامی را مورد بررسی قرار دهد و به بازخوانی آیات قرآنی مرتبط با آن‌ها بپردازد. این مطالعه نشان داد، مبتنی بر ریشه‌شناسی، ارتباط مفهومی و اولیه میان واژگان نظام قبیله‌ای عرب، «گروه» و «جماعت» است که با یکدیگر ارتباطات خانوادگی، قومی یا نسبی دارند. ریشه‌شناسی هر یک از این واحدها مشخص می‌کند که در کنار مفهوم مشترک میان واژگان، معنایی خاص و متمایز برای هر یک وجود دارد که ابعاد مختلفی از فعالیت‌ها و اهداف گروه‌های خویشاوندی از خرد تا کلان را در فرهنگ عرب نشان می‌دهد. گروه‌هایی که مؤلفه‌های پویایی و ثبات گروهی در آن‌ها، مشتمل بر پیوستگی و تعامل در واژه «شعب»، رقابت و تقابل در واژه «قبیله»، قدرت و همراهی در واژه «عشیره»، تمایز و اهداف خاص در واژه «فصیله»، کمیت و توازن گروهی در واژه «رہط» در ریشه آن‌ها وجود دارد. این بخش‌ها در قالب گروه‌های مستقل، کوچک و به صورت زیرمجموعه‌هایی هستند که می‌توانند به بهبود عملکرد کلی بخش بزرگ‌تر (قبیله) کمک کنند. مجزا بودن و داشتن وظایف خاص آن‌ها سبب افزایش توانمندی و پرننگ‌تر شدن اهداف آن‌ها در بخش‌های مختلف می‌شود و هماهنگی بین بخش‌ها را تسهیل می‌کند. همچنین نشان داده است که قرآن کریم به‌منابه متنی بلیغ، به مقتضای بیان محوریت مشترک میان انسان‌ها در شناخت یکدیگر یا بیان گروه‌هایی غیرانسانی یا بیان مراتب خویشاوندی‌های خاص، از این گوناگونی واژگان نظام اجتماعی قبیله‌های عرب، بهره برده است.

- زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۱۷). «الفائق». بیروت: دارالکتب العلمیه.
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷). «الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل». بیروت: دارالکتب العربی، چاپ سوم.
- سمنانی، علاء الدوله (۱۳۸۳). «مصنفات فارسی سمنانی». تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- سمنین، احمد بن یوسف (۱۴۱۴). «الدر المصون فی علوم الکتاب المکتون». بیروت: دارالکتب العلمیه.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۰). «المیزان فی تفسیر القرآن». بیروت: مؤسسه‌ الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). «مجمع البیان فی تفسیر القرآن». تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم.
- طبری، محمدبن جریر (۱۴۱۲). «جامع البیان فی تفسیر القرآن». بیروت: دارالمعرفه.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا). «التبیان فی تفسیر القرآن». بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰). «الفروق فی اللغه». بیروت: دارالافاق الجدیده.
- فرید، محمدصادق (۱۳۹۹). «درآمدی بر خانواده و خویشاوندی». تهران: انتشارات دانژه، چاپ چهارم.
- کریمی بابا احمدی، زینب و پژمان الماسی نیاو گلناز رادمهر (۱۳۹۴). «مطالعه و تحلیل اعداد اسطوره ای و نمادین»، دب: کنفرانس بین المللی مهندسی و علوم کاربردی.
- لاندائو تاسرون، الا (۱۳۹۲). «قبیله؛ دائرة المعارف قرآن». سرویراستار ترجمه: حسین خندق آبادی، تهران: حکمت.
- نسفی، عزیز الدین (۱۳۸۶). «الإنسان الكامل». تهران: انتشارات طهوری، چاپ هشتم.
- Beešton Alfred Felix Landon(1982):” sabaic Dictionary”, Louvain-La-Neuve: Jāmi‘at Šan‘ā’, Editions Peeters.
- Black,Jeremy(2000): “A Concise Dictionary of Akkadian”, Oxford: London, 2nd Printing, 2000.
- Coștaș, Louis(2002):” Dictionarie Syriac -Francais/Syriac- English Dictionary”, Beirut: Dar El-Machreq.
- Gelb, Ignace jay(1998):” The Assyrian Dictionary”, Chicago: Oriental Insitutie of Chicago University.
- Gesenius, William(1939): “A Hebrew and English Lexicon of the Old Teštamen”, London:Oxford, ed. F.A. Brown.
- Hoftijzer, J and Jongeling, K(1995): “Dictionary of the North-West Semitic Inscriptions”, Leiden:Brill.
- Justrow, Marcus(1903): “A Dictionary of the Targumim”, London/New York: Pardes Publishing House.
- Leslau, Wolf(1987):” Comparative Dictionary of Ge’ez (Classical Ethiopic)”, Wiesbaden: Harrassowitz.
- Macuch, Rudolf (1963):” A Mandaic Dictionary”, London: Oxford University Pres.
- O’Leary,De Lac(1923):” Comparative Grammar of the Semitic Languages”, London: Kegan Paul, Trench, Trubner and New york: Dutton.
- Orel, Vladimir and Stolbova, Olga(1995): “Hamito-Semitic Etymological Dictionary”, Leiden: Brill.
- Zammit, Martin(2002): A Comparative Lexical Study of Quranic Arabic”, Boston: Leiden Brill.

Bibliography

- Holy Quran
- Abu Obaid, Ghasem(1990): “Al-gharib Al-mosannef”, Tunisia: Beyt Al-hekmah[In Arabic].
- Askari, Hasan ibn Abdollah(1400Ah): “ Alfuroogh Fi _allugha”, Beirut: Dar Al’afagh Aljadida [In Arabic].
- Azhari, Mohammad ibn Ahmad(1421Ah): “ Tahdhib al-lugha”, Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi [In Arabic].
- Al-Jili, Abdul Karim(1426Ah): “ Maratib al-Wujud wa Haqiqat Kulli Mujud”, Beirut: Dar al-Kutub al-'Ilmiyyah, 2nd edition [In Arabic].
- Ibn Athir, Ali ibn Muhammad(1417Ah): “Al-Kamil fi al-Tarikh”, Beirut: Dar al-Kutub al-Arabi[In Arabic].
- Ibn Duraid, Mohammad ibn Hasan(1988): “Jamharat al_Lugha”, Beirut:Dar al-Ilm[In Arabic].
- Ibn Ishaq, Mohammad(1978): “ Sirah Ibn Ishaq”, Beirut: Dar al-fekr[In Arabic].
- Ibn Sayyidah, Ali ibn Ismail(1421Ah): “ Al-Muhkam wa al-Muhit al-Azam”, Beirut: Dar al-Kutub [In Arabic].
- Ibn Abd Rabbeh,Ahmad ibn Mohammad(1407Ah): “ Alaghd Alfarid”, Beirut:Dar al-kotob al-elmieh [In Arabic].
- Ibn Faris,Ahmad(1404Ah): “ Mojam maqais al-lughah”, Qom: Islamic Information Bureau [In Arabic].
- Ibn Kalbi, Hesham(1986): “Jamharat al _nasab”, Damascus: Alam-alketab [In Arabic].
- Ibn Kalbi, Hesham(1988): “Nasab Maadd Va alyaman alkabir”, Beirut: Maktabah Al-nahzah Al’arabiyah [In Arabic].
- Ibn Manzur, Muhammad ibn Mukarram(1414Ah): “ Lisan al-Arab”, Beirut: Dar Sad-er, 3rd edition [In Arabic].
- Farbod, Mohammad Sadegh (2019): "An Introduction to Family and Kinship," Tehran: Danjeh, 4th Edition.
- Thaalebi, Abd Al-malek Mohammad(1414Ah): “Feqh al- loqah”, Beirut: Dar-alkotob al-elmieh [In Arabic].
- Johari,Ismaeil(1376): “ Al-sihah”,Beirut:Dar al-Ilm [In Arabic].
- Hitti, Philip(1991): “ Al-'Arab;A brief history”, Beirut: Dar al-'Ilm Lil-Malayin[In Arabic].
- Khalil ibn Ahmad(1409Ah): “ Kitab al-Ayn”, Qom: Hijrat [In Arabic].
- Raghīb Isfahani, Husayn ibn Muhammad(1374): “ Mufradat al-Faz Quran”, Tehran: Dar al-Qalam, 2nd edition [In Arabic].
- Zamakhshari, Mahmud ibn Umar(1417): “Al-Fa'iq”, Beirut: Dar al-Kutub al-'Ilmiyyah [In Arabic].
- Zamakhshari, Mahmud ibn Umar(1407): “ Al-kashaf An Haqaeq Qawamez Al-tanzil”, Beirut: Dar al-Kutub al-arabi [In Arabic].
- Semnani, Ala al-Dawlah(1383): “ Mosanafat Farsi-e Samanani”, Tehran: Entesharat-e Elm va Farhangi, 2nd edition [In Persian].



سال هشتم
شماره اول
پیاپی: ۱۴
بهار و تابستان
۱۴۰۳

- Samin, Ahmad ibn Yusuf(1414Ah): “ Al-Durr al-Masun fi 'Ulum al-Kitab al-Maknun”, Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah [In Arabic].
- Tabatabaei, Mohammad Hosain(1390): “Almizan fi Tafsir al-quran”, Beirut: Al-Alamy InStitution [In Arabic].
- Tabrasi. Fazl ibn Hasan(1372): “ Majma' Albayan fi Tafsir Alquran”, Tehran: Naserkhosro [In Arabic].
- Tabari, Mohammad ibn Jarir(1412Ah): “ Jame al-bayan fi tafsir al-quran”, Beirut: Dar almaarefah [In Arabic].
- Tusi, Mohammad ibn Hasan(n.d): “Al-Tibyan Fi Tafsir al-Quran”, Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.[In Arabic].
- Karimi Baba Ahmadi, Zeynab, Almassinia, Pezhman and Radmehr, Golnaz(1394): "A Study and Analysis of Mythological and Symbolic Numbers", Dubai: International Conference on Engineering and Applied Sciences [In Persian].
- Landau Tazroun , Ela(1392): “Qabilah: Encyclopaedia of the Quran”, translated ed.Hossein Khandagh Abadi, Tehran: Hekmat [In Persian].
- Nasafi, Aziz al-Din(1386): “Al-Insan al-Kamil”, Tehran: Tahoori Publications, 8th edition [In Arabic].
- Beeston Alfred Felix Landon(1982): “ sabaic Dictionary”,Louvain-La-Neuve: Jāmi‘at Şan‘ā’, Editions Peeters.
- Black,Jeremy(2000): “A Concise Dictionary of Akkadian”, Oxford: London, 2nd Printing, 2000.
- Coştaş, Louis(2002): “ Dictionarie Syriaque -Francais/Syriac- English Dictionary”, Beirut: Dar El-Machreq.
- Gelb, Ignace jay(1998): “The Assyrian Dictionary”, Chicago: Oriental InStitue of Chicago University.
- Gesenius, William(1939): “A Hebrew and English Lexicon of the Old Testamen”, London:Oxford, ed. F.A. Brown.
- Hoftijzer, J and Jongeling, K(1995): “Dictionary of the North-West Semitic Inscriptions”, Leiden:Brill.
- Justrow, Marcus(1903): “A Dictionary of the Targumim”, London/New York: Pardes Publishing House.
- Leslau, Wolf(1987): “ Comparative Dictionary of Ge'ez (Classical Ethiopic)”, Wiesbaden: Harrassowitz.
- Macuch, Rudolf(1963): “ A Mandaic Dictionary”, London: Oxford University Pres.
- O'Leary,De Lac(1923): “Comparative Grammar of the Semitic Languages”, London: Kegan Paul, Trench, Trubner and New york: Dutton.
- Orel, Vladimir and Stolbova, Olga(1995): “Hamito-Semitic Etymological Dictionary”, Leiden: Brill.
- Zammit, Martin(2002): “A Comparative Lexical Study of Quranic Arabic”, Boston: Leiden Brill.